

دیوار نویسی‌های دهه ۶۰ در گفت‌وگو با یک فعال فرهنگی دفاع مقدس

اینجا خانه یک شهید است



غلامحسین بهبودی
دیوارنویشته‌های دوران دفاع مقدس، بخشی از فرهنگ و تاریخ آن را شامل می‌شوند. این دیوارنویشته‌ها که یادگاری از دوران انقلاب و شعارنویسی‌ها بود، در زمان جنگ تحمیلی به اشکال مختلفی رخ نشان داد و مجموعه‌ای از مصادیق هنری را خلق کرد. در این مجال نگاهی به دیوارنویسی‌های دوران دفاع مقدس در خاطرات علی افکاری یکی از رزمندگان جنگ تحمیلی می‌اندازیم.

اوایل شروع جنگ سنم به جبهه رفتن قد نمی‌داد. چشه کوچکی هم داشتم و همین موضوع باعث شده بود دیرتر از هم‌دوره‌های ما به جبهه بروم. در عرض بسیج را بهترین محل برای فعالیت انتخاب کرده بودم و تمام وقتم در پایگاه بسیج مالک اشتر می‌گذشت. بیشتر در مورد کارهای فرهنگی علاقه داشتم و تخصص هم کلیشه درست کردن با عکس‌های رادیوگرافی، سونوگرافی و... بود.

برای این منظور نیاز نداشتیم نقاشی‌مان خیلی خوب باشد. عکس چاپ شده حضرت امام یا دیگر شخصیت‌های مشهور مثل شهید مطهری و... را روی تصویر رادیوگرافی می‌گذاشتیم و با تیغ خطوط آن را خالی می‌کردیم. شمای از تصویر امام به شکل کلیشه درست می‌شد. سپس با گذاشتن کلیشه روی دیوار، اسبیری رنگ را روی آن می‌پاشیدیم و عکس امام یا آن شخصیت مورد نظر روی دیوار نقش می‌یست. اما برای درست کردن کلیشه تصاویر شهید، کمی به زحمت می‌افتادیم. چون اغلب این شهیدا عکس چاپ شده نداشتند. اگر هم داشتند، آنقدر نبود که با آزمون و خطا، کلیشه‌اش را درست کنیم. اما به هر حال با کمی تلاش می‌شد کلیشه تصویر برخی از شهیدا را

هم درست کرد.

یکی دیگر از کارهایی که بعدها با دوستانمان در بسیج یاد گرفتیم، کشیدن تصاویر امام یا دیگر شخصیت‌ها در ابعاد بزرگ‌تر بود. برای این کار از همان کلیشه‌ها استفاده می‌کردیم. آنها را روی دستگاه آ پارات می‌گذاشتیم و دستگاه مثل یک عکس بزرگ، تصویر را روی دیوار یا پارچه می‌انداخت. بعد شروع به نقاشی چهره، از روی همین الگو می‌کردیم. سپس نوبت به رنگ‌کاری می‌رسید که تبلیغاتی‌های با تجربه‌تر آن را انجام می‌دادند.

شعارنویسی روی دیوار هم یادگاری از دوران

انقلاب بود. برادرهای بزرگ‌ترم که در زمان انقلاب فعالیت می‌کردند، با استفاده از اسبیری و رنگ، بسیاری از دیوارهای محله‌مان در امامزاده حسن(ع) را پر از شعارهای انقلابی کرده بودند. البته این شعارنویسی‌ها به دستخط خوب نیاز نداشت. کاری فوری و پر استرس و عجله بود و کسی هم توقع هنرنمایی از نویسندگانش را نداشت.

بعد از انقلاب اما دیوارنویسی (که بیشتر نوشتن جملات قصار از حضرت امام، شهیدا و پیشوایان دینی و... بود) باید با دقت و ظرافت انجام می‌گرفت. حالا دیگر استرس دستگیری

داغلب دیوارنویسی‌ها روی دیوار خانه شهیدا انجام می‌گرفت. اگر در محله‌مان رزمنده‌ای به شهادت می‌رسید، بچه‌های بسیج محله فعال می‌شدند. (البته آن موقع همدلی بین مردم بد بیشتر بود و می‌توانم بگویم در کل محله به تکاپو می‌افتادند) مردم و بسیجی‌ها، کوچه شهید را پر از گلدان می‌کردند. بعد پارچه‌نویسی می‌کردند و آنها را به شکل اعلامیه در عرض کوچه یا خیابان منتهی به خانه شهید نصب می‌کردند

می‌کردند. کمی که می‌گذشت و مراسم‌ها تمام می‌شد، نوبت به دیوارنویسی خانه شهید می‌رسید.

برای این منظور از قبل جملات امام در خصوص جنگ و شهیدا را آماده کرده بودیم. جملاتی مثل «مقام شهادت خود اوج بندگی و سیر و سلوک در عالم معنویت است»، «شما خانواده شهید چشم و چراغ این ملتید»، «شهادت عزت ابدی است، حیات ابدی است» و... را روی دیوارها می‌نوشتیم که علاوه بر تکریم خانواده‌های شهید، به نوعی اعلام این مطلب و منظور بود که این خانه، خانه یک شهید است و مردم از روی همین دیوارنویشته‌ها، بی به مهربانی آن خانواده گرامی می‌پردند. دهه ۶۰ همان دهه دفاع مقدس، خیلی از این خاطرات را در خودش نهفته دارد. خاطراتی که جمع‌آوری و در کنار هم گذاشتن آنها می‌تواند فرهنگ آن دوران پرافتخار را شامل بشود و به دیگر نسل‌ها انتقال بدهد.

و اینطور مسائل در کار نبود و باید هنر به خرج می‌دادیم و زیبایی بصری خلق می‌کردیم. تا آنجایی که حافظه‌ام قد می‌دهد، اغلب دیوارنویسی‌ها روی دیوار خانه شهیدا انجام می‌گرفت. اگر در محله‌مان رزمنده‌ای به شهادت می‌رسید، بچه‌های بسیج محله فعال می‌شدند. (البته آن موقع همدلی بین مردم بیشتر بود و می‌توانم بگویم کل محله به تکاپو می‌افتادند) مردم و بسیجی‌ها، کوچه شهید را پر از گلدان می‌کردند. بعد پارچه‌نویسی می‌کردند و آنها را به شکل اعلامیه در عرض کوچه یا خیابان منتهی به خانه شهید نصب

خلوص و تواضع در سیره شهید علی تجلایی

فرماندهی که مثل یک بسیجی گمنام به شهادت رسید



دشمن متجاوز بحتکد. با گذشتن چند ماه از شروع جنگ در شهر تبریز همه جا حرف فرماندهی شجاع به نام علی تجلایی است. سختگیری او در آموزش به حدی بود که در میان نیروها به «علی رگبار» معروف بود. همه به تجلایی مثل یک قهرمان نگاه می‌کردند و می‌دانستند شجاعت و آماده انجام هر کاری می‌کرد. دامنه مجاهدت‌ها و مبارزات شهید تجلایی از افغانستان تا سوسنگرد و هورالعظیم است. در هر جبهه‌ای که حاضر می‌شد خستگی ناپذیر و بدون وقفه کار می‌کرد و از چیزی باکی نداشت. عاشق شهادت بود و شهادت در راه خدا و اعتلای اسلام را بزرگ‌ترین آرزویش می‌دانست.

نیروهای شوروی که به افغانستان حمله کردند، نیروهای این کشور استعجاب‌انگیزی جهت مبارزه با دشمنان نداشتند. تجربه آنها در جنگ زیاد نبود و نمی‌دانستند چطور باید مقابل دشمن بایستند. شهید تجلایی در چنین شرایطی برای کمک به مردم افغانستان به این کشور رفت و اولین مرکز آموزش فرماندهی مجاهدان افغانستانی را در این کشور تأسیس کرد. در افغانستان، حدود ۳۰۰ نفر از مجاهدین افغانی که اغلب سطح علمی بالایی داشتند، زیر نظر تجلایی آموزش دیدند. شروع جنگ تحمیلی علی جوان، شجاع و باتلاطمی به راه ایران کشاند تا این بار در خاک کشورش با

دشمن متجاوز بحتکد. با گذشتن چند ماه از شروع جنگ در شهر تبریز همه جا حرف فرماندهی شجاع به نام علی تجلایی است. سختگیری او در آموزش به حدی بود که در میان نیروها به «علی رگبار» معروف بود. همه به تجلایی مثل یک قهرمان نگاه می‌کردند و می‌دانستند شجاعت و آماده انجام هر کاری می‌افتد. تجلایی بلافاصله پس از ورود به ایران، راهی جبهه‌های جنوب شد و در نبردهای دهلویه شرکت جست و پس از آن در حماسه سوسنگرد، حضور فعالی داشت. نبرد در سوسنگرد اوج دلآواری و هوش و ذکاوت این فرمانده جوان تبریزی بود.

فرماندهی و مدیریت نیروها توسط شهید تجلایی در آبان سال ۵۹ یکی از حماسه‌های ماندگار در تاریخ دفاع مقدس است. شهید تجلایی مدافعان داخل شهر را در گروه‌های ۹ نفره سازماندهی کرد و به هر یک جیره جنگی و غذایی آنها را داد تا در ورودی‌های شهر مستقر شوند. ۳۵۰ نفر رزمنده در عملیاتی، چهار شبانه‌روز بدون آب، غذا، مهمات، سنگر، اسلحه و «بی‌سیم» در برابر دشمن با در اختیار داشتن توان رزمی و زرهی بسیار بالا مقاومت کردند. در آن شرایط نامناسب و لطمه‌های پایانی و حساس فرماندهی، مدیریت و شجاعت شهید علی تجلایی بود که موجب شد مدافعان شهر در برابر آتش بی‌امان دشمن به عنوان بسیجی آماده‌تأخدا خدمت کنیم

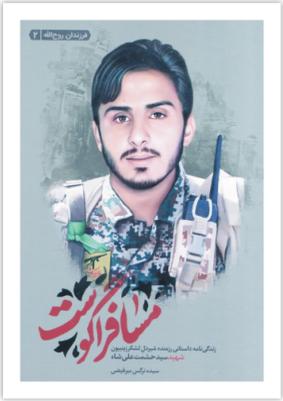
دشمن متجاوز بحتکد. با گذشتن چند ماه از شروع جنگ در شهر تبریز همه جا حرف فرماندهی شجاع به نام علی تجلایی است. سختگیری او در آموزش به حدی بود که در میان نیروها به «علی رگبار» معروف بود. همه به تجلایی مثل یک قهرمان نگاه می‌کردند و می‌دانستند شجاعت و آماده انجام هر کاری می‌افتد. تجلایی بلافاصله پس از ورود به ایران، راهی جبهه‌های جنوب شد و در نبردهای دهلویه شرکت جست و پس از آن در حماسه سوسنگرد، حضور فعالی داشت. نبرد در سوسنگرد اوج دلآواری و هوش و ذکاوت این فرمانده جوان تبریزی بود.

فرماندهی و مدیریت نیروها توسط شهید تجلایی در آبان سال ۵۹ یکی از حماسه‌های ماندگار در تاریخ دفاع مقدس است. شهید تجلایی مدافعان داخل شهر را در گروه‌های ۹ نفره سازماندهی کرد و به هر یک جیره جنگی و غذایی آنها را داد تا در ورودی‌های شهر مستقر شوند. ۳۵۰ نفر رزمنده در عملیاتی، چهار شبانه‌روز بدون آب، غذا، مهمات، سنگر، اسلحه و «بی‌سیم» در برابر دشمن با در اختیار داشتن توان رزمی و زرهی بسیار بالا مقاومت کردند. در آن شرایط نامناسب و لطمه‌های پایانی و حساس فرماندهی، مدیریت و شجاعت شهید علی تجلایی بود که موجب شد مدافعان شهر در برابر آتش بی‌امان دشمن به عنوان بسیجی آماده‌تأخدا خدمت کنیم

شهرش می‌گوید: «به او گفتیم محال است شما را بگذارند به جلو بروید». گفت: «این بار با اجازه بسیجی‌ها به عملیات می‌روم». گفتیم: «حالا چرا لباس‌های سوسنگرد را با خود می‌بری؟» با لحن خاصی گفت: «می‌خواهم حالا که پیش خدا می‌روم بگویم، خدایا اینها جای گلوله است. بالاخره ما هم در جبهه بودیم».

علی تجلایی، صبحدم روز ۲۹ بهمن ۱۳۶۳ عازم جبهه شد و قبل از حرکت همسرش را به حضرت زهرا(س) قسم داد و خلاصت طلبید. قبل از عملیات بدر به یکی از هم‌زمانش گفت که دیگر نمی‌خواهد پشت بی‌سیم بنشیند و می‌خواهد همچون یک بسیجی گمنام در عملیات شرکت کند. او همچون یک بسیجی گمنام همراه سایر بسیجیان راهی خط مقدم شد. سایر نیروها تصور می‌کردند شهید تجلایی به خاطر مسائل امنیتی با شکل و شمایل یک بسیجی ساده برای ارزیابی کیفیت نیروها یا به خاطر یکسری مسائل محرمانه در خط مقدم حضور یافته است غافل از اینکه او آمده بود تا مثل یک بسیجی در عملیات شرکت کند. علی تجلایی ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ در شرق دجله طی عملیات بدر به شهادت رسید و جنازه او در منطقه شرق دجله باقی ماند و تاکنون مفقود است.

گفت‌وگو



معرفی کتاب «مسافر آگوست» زندگی شهید لشکرزینبیون سیدحشمت علی‌شاه

دل سید اعجاز برای بابا گفتن‌های حشمت تنگ شده است

مینا شانلو
۲۴ ساعته بود. می‌دانستم علی به آنها قول داده برمی‌گردد ایران تا با هم بروند پاکستان. می‌دانستم تا چشمشان به علی نیفتد، محال است از خانه‌ام بیرون بروند. باید برای مدتی نامعلوم خودم را با این شرایط وفق می‌دادم، اما خدا شاهد بود که یک ساعت از این غم رانمی‌شد یک نفره تحمل کرد، چه برسد به چند روز و چند هفته. دلم می‌خواست غم را با همه قسمت کنم تا کمی آرام بگیرم. آدم وقتی غم بزرگش را با دیگران تقسیم کند، درد خودش کوچک‌تر می‌شود، اما حالا کرم تا شده بود و مجبور بودم گردنم شاه را برداشتم تا دارم تا سایه‌ام را سر خانواده‌ام کم نشود و آب توی دلشان تکان نخورد. هر بار که مسافر یا خواهر سراغ علی را می‌گرفتند به بهانه‌ای از جواب دادن طفره می‌رفتم. زیر چشمی نگاه می‌کردم به همسری که می‌دانستم مثل من دستپاچه است و نمی‌داند چطور قضیه را قایم کند. به انسبه (همسر) گفته بودم خبر شهادت علی را آورده‌اند. یکی از همان روزها برایش درد دل کرده بودم و پایه‌های هم‌گره کردم تا کمی از آن بار سنگین را روی زمین بگذاریم.»

«سه ماه از شهادت علی گذشته بود. بی‌قراری داشت دیوانه‌ام می‌کرد. یک روز از معراج شهیدان زندگ و گفتند ۲۲ تا جسد گمنام آوردند بهشت معصومه(س). بیا و آنها را شناسایی کن. نفهمیدم چطور خودم را رساندم آنجا. هر ملحفه‌ای را که کنار می‌زدند، انگار قلبم کنده می‌شد. بیشتر شان سر نداشتند یا در اثر گذر زمان نمی‌شد چهره‌شان را تشخیص داد. باید با دقت نگاه می‌کردم و از حالت و حجم بدنشان می‌گفتم به علی شباهت دارد یا نه. یکی از جسد‌ها خیلی شبیه علی بود. انگار شعله کوچک امید ته دلم روشن شده بود. با چشم‌های خیس، قد و قامتش را برانداز کردم و گفتم: به گمانم همین یکی است. اما بعد که خوب کندو کاو کردم، فهمیدم وجه شهادتشان با هم فرق دارد... نه... هیچ کدام، هیچ کدامشان علی نیستند...»

یک روز از همان روزها ما تلفن همراه برادر رنگ می‌خورد و کسی آن طرف خط می‌گوید: «به احتمال زیاد پیکر برادر شمارا اشتباهی با تعدادی از شهدای عراقی لشکر حیدریون فرستاده‌اند نجف و همانجا دفنش کرده‌اند...»

			۲	۵	۹
		۳	۹	۲	
	۶	۲	۸	۳	۶
			۴	۵	
		۲	۴		
		۶	۷		
			۵	۶	۱
			۵	۴	

جدول سودوکو

ارقام ۹ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کارورند

جدول کلمات متقاطع

با پاسخ جدول شماره ۵۸۸۲

ب	۷	۸	۵	د	۳	ا	۱	ا
ا	۳	۷	۸	ا	۵	د	۳	ب
ا	۳	۷	۸	ا	۵	د	۳	ب
ا	۳	۷	۸	ا	۵	د	۳	ب
ا	۳	۷	۸	ا	۵	د	۳	ب
ا	۳	۷	۸	ا	۵	د	۳	ب
ا	۳	۷	۸	ا	۵	د	۳	ب
ا	۳	۷	۸	ا	۵	د	۳	ب
ا	۳	۷	۸	ا	۵	د	۳	ب
ا	۳	۷	۸	ا	۵	د	۳	ب

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب
ب	ا	د	ن	ک	ت	ع	ل	ف	ج	ح	ز	ه	ا	ب

طراحی:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۸۳

از راست به چپ

- ۱- از اسباب ورزش ژیمناستیک- به آخرین فرزند خانواده می‌گویند ■ ۲- کمربند مسیحیان- جبین- تکان شدید
- ۳- آفت احسان- تاقچه بالا- از شهرهای استان مرکزی ■ ۴- گبر نشده- علف خوردن حیوان- علامت بیماری-
- ۵- اهلی- مشایعت- ریشه ■ ۶- زندان تهران- بیماری تب نوبه- صورت درد ■ ۷- پایتخت ویتنام- آتمسفر- جدید- سلاح کمرب ■ ۸- مادر رستم- سنگر ■ ۹- کاری که نیاز به استخاره ندارد- تپه کوچک- کجاست- از منابع فقه ■ ۱۰- به دنیا آوردن- درفش معروف- پست و فرومایه ■ ۱۱- فوندانسیون- بیماری باقلازی- دستور ■ ۱۲- الهه جنگل و ماه- از تن‌های موسیقی- برکت سفره- گوشه‌نشین شطرنج ■ ۱۳- روایک- چوب خوشبو- خوش بوش ■ ۱۴- دشمن سرسخت- کمک‌رسان- نمایش همراه با ساز و آواز ■ ۱۵- دروازه‌بان سپاهان- فلزی تفره‌ای رنگ برای تهیه ایازهای سبک

از بالا به پایین

- ۱- اوتوبان- جانوران مهره‌دار و خونسرود ■ ۲- ضمیر اشاره- بزرگ‌ترین ایالت کشور آلمان- کلمه‌ای در مقام لاقیدی ■ ۳- اهلی- نوعی از بیماری تالاسمی- خرس چینی ■ ۴- نیم‌تنه نظامی- عددی دورقمی- شاه‌انگلیسی ■ ۵- از سبزی‌ها- اتحادیه بین‌المللی حمل و نقل هوایی- سفره چرمی ■ ۶- شیشه و قرابه- امت‌ها- خودستایی- برکت سفره ■ ۷- بی‌خبر از گرسنه- عنوانی برای حاکم یا فرمانروا در هند- فدراسیون بین‌المللی دوومیدانی- رفوزه ■ ۸- میوه‌ای پر خاصیت- مهاجم اهل اروگوئه پاری سن ژرمن ■ ۹- لنگه در- قیمت- نوعی تقال- جزو اندیش ■ ۱۰- اینجا به عربی- حنا- جناح لشکر- تیم فوتبالی در فرانسه ■ ۱۱- دشمن ریشه- درختچه آپارتمانی- از حیوانات ■ ۱۲- از خودروهای وطنی- مرد عرب- پدر اختراع ■ ۱۳- لانه برنده- علم شیمی- قدما- رونوشت ■ ۱۴- غذای زندانی- بیماری فراموشی- صورت ■ ۱۵- زندگی اگر اینگونه شود خسته‌کننده می‌شود- رباعی سرای نامی